



بقلم آقای میرزا محمد خان قزوینی

۳

تکمله در خصوص خیام

اندکی قبل گفتیم که:-

بیہقی مؤلف تاریخ بیہقی حاضر بنقل ازو بوسایطی گفته است کہ وی در سنہ ۵۰۵ بخدمت عمر خیام رسیدہ است و گفتیم کہ چون ناقلین از بیہقی مأخذ نقل خود را بدست ندادہ اند معلوم نیست کہ این فقرہ از کدام یک از مؤلفات متعددہ بیہقی منقول است ، در اثناء نوشتن این دیباچہ چون برای اطلاع از سایر مؤلفات بیہقی بفہارس کتابخانہ رجوع میگردم و از جملہ بہناسبت اینکه دو نسخہ از کتاب *تتمہ صوان الحکمہ* بیہقی در کتابخانہای برلین ولیدن موجود است بفہرست آندو کتابخانہ نیز مراجعہ نمودہ عنوانین آن کتاب را کہ در دو فہرست مزبور بدست دادہ اند بدقت مطالعہ میگردم چشمم اتفاقاً بنام عمر خیام برخورد ، فوراً این خیال بذهنم آمد کہ باحتمال بسیار قوی باید حکایت ملاقات بیہقی باخیام در این کتاب و در ہمین ترجمہ حال خیام مذکور باشد چہ این موضع است کہ بالطبع مناسبت تامہ با حکایت مزبور دارد ، در آن اثنا همان آقای کلیم اللہ حیدر

۱ - نام عمر خیام فقط در فہرست لیدن ج ۲ ص ۲۹۴ در ضمن عنوانین *تتمہ صوان الحکمہ* مذکور است ولی در فہرست نسخ عربی برلین تالیف اہلورد ج ۹ ص ۴۵۷-۴۵۸ در ضمن عنوانین همان کتاب نام او مذکور نیست ، لکن چون مؤلف فہرست برلین بتصریح خود اوتمام عنوانین آن کتاب را ذکر نکرده است بلکہ فقط نمونہ از آنها خواستہ است بدست دہد و نیز از طرف دیگر چون از خارج معلوم بود کہ نسخہ *تتمہ صوان الحکمہ* برلین کاملتر از نسخہ لیدن است بنابراین تقریباً برای من قطع حاصل شد کہ چون ترجمہ حال خیام در دومی مذکور است در اولی نیز باید مذکور باشد ، خوشبختانہ حدس من چنانکہ ملاحظہ خواهد شد صائب در آمد و الحمد للہ علی ذلك .

آبادی که سابق گفتیم مشغول تألیف رساله امتحانیه است در خصوص تاریخ بیهق برای معاینه نسخه دیگر ازین کتاب که در برلین موجود است بآن شهر سفر نمود، من ازین فرصت اغتنام جسته فوراً مکتوبی بایشان نوشته خواهم نمود که اگر برای ایشان ممکن است بکتاب *تتمة صوان الحکمة* نسخه برلین رجوع نموده اگر احیاناً ترجمه حال خیام در آن نسخه مسطور است تمام آن فصل را بدون کم و زیاد و بدون هیچ تصرف و تصحیحی برای من استنساخ نموده بفرستند، ایشان نیز لطف خود را دریغ نداشته بآن نسخه رجوع نموده و از حسن اتفاق ترجمه حال خیام را در آن کتاب پیدا کرده و بدون درنگ سواد برداشته برای من فرستادند، از مطالعه آن ترجمه حال صریحاً و واضحاً بر من معلوم شد که اولاً همانطور که خودم حدس زده بودم مأخذ فردوس التواریخ در خصوص ملاقات بیهقی با خیام همین کتاب بوده است یا مستقیماً یا مع الواسطه، و ثانیاً اینکه این ترجمه حالیکه بیهقی از خیام نگاشته است عیناً همانرا با بعضی اختصارات مخمل شهرزوری در *نزهة الارواح* نقل کرده ولی ابدأ اسمی از مأخذ اصالی خود یعنی بیهقی که عین عبارات او را تقریباً حرفاً بحرف استنساخ کرده نبوده است، باری بمناسبت اینکه این فصل بعد از مسطورات چهار مقاله ظاهرأ قدیمترین ترجمه حالی است که بقلم یکی از معاصرین خیام نگاشته شده است مناسب چنان دیدم که عین مرقومات بیهقی را در اینجا نقل نمایم^۲ و هذا هو نص عبارة البیهقی فی

۱ - رجوع کنید بجواشی چهار مقاله ۲۱۱ - ۲۱۴ .

۲ - تاریخ تألیف *تتمة صوان الحکمة* بطور تحقیق برای راقم سطور معلوم نیست چه هنوز اصل نسخه بنظر من نرسیده است ولی از اینکه تاریخ وفات شهرستانی معروف صاحب ملل و نحل را که در سنه ۵۴۸ هـ است و تاریخ وفات ابوبکر بن عروه را که در سنه ۵۵۳ هـ است بدست میدهد (رجوع بفهرست نسخ عربی برلین ج ۹ ص ۴۵۷) و از اینکه وفات خود مؤلف چنانکه گذشت در سنه ۵۶۵ هـ است واضح میشود که تتمه صوان الحکمة مابین سنوات ۵۵۳ - ۵۶۵ تألیف شده است یعنی فقط چند سالی بعد از تألیف چهارمقاله که در حدود سنه ۵۵۰ هـ است چنانکه در دیباچه آن کتاب مشروحاً بیان شده است، و فی الواقع باقی ماندن تا امروز و بدست ما

تتمه صوان الحکمة ۱:

الدستور الفيلسوف حجة الخلق ۲ عمر بن ابراهيم الخيام ۳

كان نيسابوري الميلاد والآباء والاجداد وكان تلوا بي علي في اجزاء ؛ تلوم الحکمة الا انه كان سبي الخلق ضيق العطن و قد تأمل كتاباً باصفهان سبع مرات وحفظه و عاد الى نيسابور و املاه فقو بل بنسخة الاصل، فلم يوجد بينهما كثير تفاوت ، و طالعه الجوزاء والشمس و عطارد، على درجة الطالع في ح من الجوزاء و عطارد جسمي ٥ (؟) و المشتري من الشايت ناظر اليهما، وله صفة بالتمنيف

رسيدن اين دو كتاب نفيس يعنى چهار مقاله و تتمه صوان الحکمة که مؤلفين آنها هر دو معاصر خيام بوده اند و هر دو شخصاً بخدمت آن حکيم يگانه و شاعر فيرزانه و نادره زمانه رسيده اند و اطلاعات تازه مستقيم خود را در کتابهاى خود مندرج ساخته اند از آن اتفاقات بسيار حسنه روزگار است که نظاير آن کمتر اتفاق مي افتد و جاي بسي تشکر است ، و عجب آن است که همانطور که ما بين تأليف اين دو کتاب چندان مدني فاصله نيست ما بين ملاقات هر يك از مؤلفين آنها با خيام با ملاقات ديگري با از نيز فاصله بسيار قابلي بوده است يعنى فقط يكسال ، چه صاحب چهار مقاله بتصريح خود او در سنه يانصد و شش بخدمت خيام رسيده است و در آن موقع بوده که از لفظ او شنيده که «گور من در موضعي باشد که هر بهاري شمال بر من گل افشان ميکند» ، و بيهقي نيز بتصريح خود او در سنه يانصد و هفت -

۱ - رجوع کنيد ب فهرست نسخ عربي برلين تأليف اهلورد ج ۹ ص ۵۷
- ۴۵۸ . اين نسخه داراي ۹۹ ورق است ، و ترجمه حال خيام در ورق (باصفحه؟)
۶۶ از آن نسخه مسطور است ، درسوادي که آقاي کليم الله هندی از اين ترجمه حال براي من فرستاده اند بعضى اغلاط جزئيه مشاهده ميشود که اغلب آنها ظاهر آدر نسخه اصل بوده است ولي بعضى از آنها نيز شايد مر بوط بناسخ سوادي يعنى آقاي کليم الله باشد سهو او و غفله .
۲ - کذافي الاصل، ولعاه «حجة الحق على الخلق» او «حجة الحق» فقط، رجوع بچهار مقاله ص ۶۳ که دو مرتبه از خيام به «حجة الحق» تغيير نموده است ،
و مخفي نماياند ه از اين بعد هر جا «که في الاصل» گفته ميشود مقصود از «اصل» همين سوادي است که بخط آقاي کليم الله نزد من است نه نسخه اصل برلين که فعلا دست رسي بدان ندارم .

۳ - کذافي الاصل ، ولي در فهرست ليدن ج ۲ ص ۲۹۴ در همين مورد

يعنى در ضمن تعداد عناوين تتمه صوان الحکمة «الامام عمر الخيامي» با يع نسبت دارد .

۴ - کذا في نزها الارواح لشهر زوري المنقول في حواشي چهار مقاله ص-

۲۱۲ ، - وفي الاصل «اجراء» بالراء المهملة ،

۵ - کذافي الاصل (؟) .

والتعلیم ولم ۱ تصنیفاً الامختصر آفی الطبیعیات ورسالة فی الوجود ورسالة فی الکنون والتکلیف ، وکان عالماً بالفقه والفقه والتواریخ ، و قبل دخل الامام عمر یوماً علی شهاب الاسلام الوزیر وهو عبد الرزاق بن الفقیه الأجل ابی القاسم عبد الله بن علی ابن اخ نظام [الملک] و کان عنده امام القراء ابو الحسن الغزالی ۲ و کانا ینتکلمان فی اختلاف - القراء ۳ فی آیه قتال شهاب الاسلام علی البخیر سقتنا فسأل الامام عمر عن ذلك فذكر وجوه اختلاف القراء و علل کل واحد و ذکر الشواذ وعلالها وفضل وجها واحداً علی سائر الوجوه فقال امام القراء

۱ - کذافی الاصل (بدون بیاض) .

۲ - رجوع کنید باین الایئر در حوادث سنه ۵۱۳ و ۵۱۵ ، طبع مصر ۱۰: ۲۳۲، ۲۵۲، و بتاریخ الساجویه للعماد الکاتب ص ۲۶۸ که از آنجا نام اورا عبد - الدوام نکاشته و آن ظاهرأ سهو است ، - وی برادر زاده نظام الملک طوسی معروف است و از سنه ۵۱۱ - ۵۱۵ بوزارت سلطان سنجر منتصب بود و در همین سال اخیر وفات نمود ، پس معلوم میشود واقعه مشارالیهها در متن بعد از سنه ۵۱۱ بوده است و بالنتیجه معلوم میشود که خیام (بر فرض صحت این حکایت) بطور قدر متیقن تا سنه ۵۱۱ در حیات بوده است .

۳ - تنقیط قیاسی ، و فی الاصل « الغزالی » بالعین المهملة شهر زوری : الغزالی . - بقرینه اینکه اورا امام القراء میخواند و بقرینه کینه او ابوالحسن و نسبت او غزالی و بالاندره بقرینه موافقت عصر او با تاریخ واقعه مانحن فیه بدون هیچ شککی مقصود امام ابوالحسن علی بن احمد غزالی مقری نیشابوری است که شرح حال او در معجم الادباء یا قوت ج ۵ ص ۱۰۴ و طبقات النجاة سیوطی طبع مصر ص ۳۲۸ مسطور است ، و هذا نص عبارت یاقوت : « علی بن احمد بن محمد بن کذا الغزالی النیسابوری ابوالحسن ذکره عبدالغافر فی السیاق فقال مات فی شعبان سنه ست عشرة و خمسمایه و وصفه فقال الامام المقری الزاهد العامل من وجوه الائمة القراءه المشهورین بخراسان و العراق العارف بوجوه القراءات و اختلاف الروایات الامام فی النحو و ما یتعلق به من العال و الیه الفتوی فیه عهد ناه شا با کثیر الاجتهاد مقبلاً علی التحصیل ملازمالاستادہ ابی نصر الرامشی المتری حتی تخرج به فزاد علیه فی الفقه و الورع و قصر الید عن الدنیاء و ازم طریق العباده و طریق التصوف و الزهد حتی کان یقصد من البلاد و یتفاد منه و قلما کان یرج من بیته الا الی - الجنائز ... وله تصانیف مفیده فی النحو و القراءات سمع الحفصی و احمد بن منصور بن خلف المغربی » (معجم الادباء ۵ : ۱۰۴) .

۴ - کذافی نزهة الارواح ، و فی الاصل : القراءة ،

۵ - کذافی نزهة الارواح ، و فی الاصل : فسئل ،

ابو الحسن الغزالی^۱ کثیر الله فی العلماء مثلك^۲ اجعلنی من ادمه اهلك و
ارض عنی^۳ فانی ماظنت ان احداً^۴ من القراء فی الدنيا یحفظ ذلك و
يعرفه فضلاً عن واحد من الحكماء، واداء اجزاء الحكمة من الرياضیات
والمعقولات فكان^۵ ابن بجدتها، ودخل علیه يوماً الامام حجة الاسلام
و محمد الغزالی وسأله عن تعبین^۶ جزء من اجزاء الفاك للتطبیة دون
غيرها مع ان الفاك متشابه الاجزاء وانا قد ذكرت ذلك فی كتاب عرائس
النفائس^۷ من تصنیفی، فاطال الامام عمر الكلام وابتدأ من ان الحركة
من مقولة كذا ورضن بالخوض فی مجل النزاع و كان من دابة ذلك الشيخ
المطاع حتى قام قائم الظهيرة واذن المودن فقال الامام الغزالی جاء
الحق وزهق الباطل وقام، ودخل الامام عمر يوماً علی السلطان الاعظم
سنجر و هو صبی و قد اصابه الجدری فخرج من عنده فقال له الوزير
فخر الدولة^۸ كيف رايتہ وبای شیئی عالجته فقال له الامام^۹ عمر الصبی
مخوف ففهم ذلك خادم حبشی و رفع ذلك الی السلطان فاما برأ
السلطان اضرر بسبب [ذلك] بغض^{۱۱} الامام عمر و كان لا یحبہ، و كان
السلطان ملكشاه ینزلہ منزلة الندماء و الخاقان شمس الملوك بیخارا
یعظمه غاية التعظیم و یجلس الامام عمر معه علی سریره، و حکى

۱ - تنقیط قیاسی، و فی الاصل «الغزال» بالعين المهملة، نزهة الارواح الغزالی،

۲ و ۳ - کذا بعینه فی الاصل (؟) عبارت محرف است و تصحیح آن ممکن نشد،

۴ - کذا فی نزهة الارواح ، و فی الاصل : واحداً ،

۵ - کذا فی المنقول عن نزهة الارواح ، و فی الاصل «اجراء» بالراء المهملة ،

۶ - کذا فی نزهة الارواح ، و فی الاصل : و كان ، و هو غلط واضح ،

۷ - کذا فی الاصل ، نزهة الارواح : تعین ،

۸ - رجوع کنید بمعجم الادباء ج ۵ ص ۲۱۲ ،

۹ - کذا فی الاصل (بدون نقطه خاء) ، و بلاشک متن غلط و محرف است

و مقصود فخر الملك المظفر بن النظام الملك معروف است که مابین سنوات ۴۹۰ - ۵۰۰

مدت ده سال بوزارت سلطان سنجر منتصب بود (رجوع کنید باین تاثیر در حوادث

سنه ۴۹۰ و ۵۰۰ ، و بتاريخ السلجوقیه للعماد الکاتب ص ۲۶۵ ، و اینکه میگوید

سلطان کودک بود برای اینست که سلطان سنجر وقتیکه نیابة از جانب برادرش بر کیاروق

در سنه ۴۹۰ بسلطنت خراسان موسوم شد طفل یازده ساله بود چه ولادت او در سنه

۴۷۹ است. و فخر الملك مزبور هم وزیر او بود و هم باصطلاح این او اخر یشکاراو،

۱۰ - باحتمال بسیار قوی در اصل « فقال له الامام عمر عمر الصبی مخوف »

بوده است و ناسخ خیال کرده که یکی از دو کلمه «عمر» تکرار است و یکی راحف کرده.

۱۱ - و فی الاصل : بعض ، شهر زوری : ابغضه ،

الامام عمر یوماً والدی وقال انی كنت يوماً بین یدی السلطان ملکشاہ و دخل اعلیه صبی من اولاده ، الامراء وادی خدمۃ مرضیه فتعجبت من حسن خدمۃ فی صغر سنہ فقال لی السلطان لا تعجب فان فرخ الدجاجة اذا تقفأت یرضه ینتقط بلا تعلیم ولكنه لا یرتدی الی دیتہ سیبلا و فرخ الحمامة لا ینتقط الحب الا بتعلیم الزرق ۲ [و] مع ذلك یرتدی حماماً هادياً یتطیر من مکه الی بغداد ، فتعجبت من کلام السلطان و قلت کل کبیر ملهم ، وقد دخلت علی الامام فی خدمۃ والدی رحمہ اللہ فی سنة سبع و خمسمائة ؛ فسألنی عن بیت فی الحماسة وهو
وَلَا یَرَعُونَ اَکْثَفَ الْهُوینَا اِذَا حَلُّوا وَاَلْأَرْضَ الْهُدُونِ ۶

۱ - کذا فی الاصل ، والظاهر : فدخل ،

۲ - کذا فی الاصل ، والصواب ظاهراً من اولاد بدون هاء الضمیر ،

۳ - تنقیط قیاسی ، و فی الاصل : الرق ،

۴ - در حواشی چهار مقاله ص ۲۱۷ نقل از کتاب المظنریة و او نقل از

فردوس التواریخ خسرو ابر قوهی و او نقل از بیہقی در این مورد «خمس و خمسمائة» دارد بجای «سبع و خمسمائة» ، و شک نیست کہ و نوق و اطمینان نفس بکتاب خود بیہقی بلا واسطہ بیشتر است تا بمقول از و سابی طی گرچه احتمال سهو نسخا در هر دو علی السواء میرود ،
 ۵ - آخر بیت من جملة ابیات فائقة مشهورة لابی العزّل الطهری ذکرها فی اوائل الحماسة وعدتها جمعاً سبعة ابیات اعدناها کلها هنا الحسنها ؛ لتوقف فہم المقصود من البیت كما ینبغی علیها ، و هی :-

فوارس صدقت فیہم ظنونی
 اذا دارت رحی الحرب الزبون
 ولا یجزون من غلظ بلین
 صلوا بالحرب حیناً بعد حین
 یؤلف بین اشتات المنون
 وداووا بالجنون من الجنون
 اذا حلوا ولا ارض الہدون

فدت نفسی وما مملکت یمینی
 فوارس لا یملون المنایا
 ولا یجزون من حسن بسنی
 ولا تبلی بسالتہم وان ہم
 ہم معوا حمی الوقبی بضرب
 فتکب عنہم درأ الا عادی
 ولا یرعون اکثاف الہوینی

و قال الخطیب التبریزی فی شعر الحماسة فی شرح هذا البیت الاخیر ما نصه :

«و یروی روض الہدون ، الہوینی تصغیر الہونی والہونی تأنیث الاہون و بجوزان یكون الہونی فملی اسمائینیا من الہینة و ہی السكون ولا تجعله تأنیث الاہون والہدون السكون والصاح و منه الحدیث ہدنة علی دخن ای صلح علی فساد دخيلة ، وقالوا فی معنایہم من عزہم و جرأتہم لا یرعون النواحی التي اباحتها المسالمة و وطأتها و وطأتها المهادنة ولكن النواحی المتحامة كما قال ابو النجم

بین رماحی مالک ونہشل

تبقلت من اول التبقل

والاکثاف علی هذا التاوین حقيقة ، و بجوزان یقال ان المحاربة احب الیہم

فقلت الهوينا تصغير لامكبر له كالثريا والحميا والشاعر يشير الى عز هو لاء ومنعتهم^۱ يعنى لايسفون^۲ اذا حلوا مكانا الى التقصير ولا الى الامر الحقير بل يقصدون الاشد فالاشد من معالى الامور، ثم سألتني عن انواع الخطوط القوسية فقالت انواع الخطوط القوسية اربعة: منها محيط دائرية ومنها قوس اعظم من نصف دائرة^۳، فقال لوالدى شنشنة اعرفها من اخزم^۴، وحكى لى خنته الامام محمد البغدادي^۵ انه كان يتخلل بخلال من ذهب وكان يتأمل الالهيات من انشفا فلما وصل الى فصل الواحد والكثير وضع الخلال بين الورقين^۶ وقال^۷ ادع الازكياء^۸ حتى اوصى فرصى^۹ وقام^{۱۰} اوصلى ولم يأكل ولم يشرب فلما صلى العشاء الاخيرة سجد^{۱۱}

من المسالمة و ان الهوينى ليست من شأنهم فتكون الاكناف مستعارة بصفهم بالميل الى الشر والحرص على القتال» (شرح الحماسة لخطيب الزبيرى، طبع ببولاق ج ۱ س ۱۴ - ۱۸)،

۱ - تصحيح قياسي و فى الاصل: منعمهم، - قال فى القاموس هو فى عز و

منعة محرکه و تسكن اى معه من يمنعه من عشيرته،

۲ - اسف الرجل تتبع مذاق الامور و طلب الامور الدنيئة والسفساف الردى من

كل شى والامر الحقير ومنه الحديث ان الله يحب معالى الامور و يبغض سفاسفها (تاج العروس)،

۳ - كذا فى الاصل، و قطعاً در عبارت سقطى بايد باشد چه دو نوع ديگر از

انواع اربعة خطوط قوسيه مذکور نيست،

۴ - مصراعى است از جمله ابياتى، و اين مصراع مثل شده است و معادل

است تقريباً با آنچهما در فارسى گوئيم: شير را بيچه همى مانند بدو، ولى مثل فارسى

هميشه در مورد مدح استعمال ميشود در صورتيكه مثل عربى اعم است از مورد مدح و دم-

رجوع كنيد بمجمع الامثال در باب شين، طبع مصر ج ۱ ص ۲۴۴ و بقاموس در

ماده خ ز م،

۵ - در مجموعه رسائل رشيد و طواط طبع مصر ج ۱ ص ۶۷ يكي از

نامه هاى و طواط خطاب بهمين امام محمد بغدادى داماد عمر خيام است و عنوان

آن نامه اين است: « كتاب الى الامام محمد البغدادي ختن الامام عمر الخيامى النيشابورى»،

۶ - كذا فى نزهة الارواح، و فى الاصل: الورقين،

۷ - تصحيح قياسي، و فى الاصل: فقال،

۸ - كذا فى الاصل (؟)، و واضح است كه اين كلمه محرف است و صواب آن معلوم

نشده بوده است،

۹ - كذا فى الاصل، و لعله «فاوصى» بقرينة المعادلة مع ما قبله «حتى اوصى»،

و ان كان ما فى المتن ايضاً صواباً،

۱۰ - كذا فى نزهة الارواح، و فى الاصل: فقام،

۱۱ - كذا فى نزهة الارواح، و فى الاصل: سجده،

وكان يقول في سجوده اللهم (انك) تعلم اني عرفتك على مبلغ امكاني
 فان معرفتي ايداك وسيلتي اليك و مات ا ،
 انتهى ماذكره الامام ابو الحسن اليهقي في تئمة صوان الحكمة
 في ترجمه الامام عمر بن ابراهيم الخيام بجر وفه ، و كنبه العبد الفقير اليه
 تعالى محمد بن عبدالوهاب القزويني في خامس عشر رمضان سنة ثمان
 واربعين و ثلثمائة بعد الالف ، -

۱ - جای بسیار افسوس است که مؤلف که معاصر خيام بوده است و با او
 و با خانواده او محشور بوده و این همه تفصیل و جزئیات در خصوص ساعات اخیر
 حیات خيام ذکر نموده است معذک سنة وفات او را بدست نداده است تا باطمینان
 قلب این فقره برای آیندگان بعد از او معلوم باشد چه سنة ۵۱۷ ه که علی المشهور تاریخ
 وفات خيام است تا اکنون گویا سند صحیحی برای آن بدست نیامده است ، و شاید نیز
 در نسخه منقول عنها سقطی در اینجا باشد والله اعلم بحقایق الامور ، -

عشق

شطح آفای نصرانی

سراسر همه بهر جان آفرید
 وزان عشق گردد جهان پایدار
 کز آرایش مرگ و پیری بریست
 چنین تن جز از مرگ را بنده نیست
 که جذاب باشی جو آهن ربای
 که حساس تر باشی از برگ ناز
 وزانت روان جفت با خر میست
 دل عشقجو را پرستنده باش
 ترا ایزدی خوی پیدا شود
 رهاگردی از کینه و کبر و آرز
 بتابی سر از گف و ازونه دیو
 نپوشی بزنگار آئینه را
 شوند اختران هوس ناپدید

جهان آفرین کاین جهان آفرید
 که در جان کند عشق را استوار
 تن زنده را عشق چون آذریست
 تنی را که این عشق سوزنده نیست
 اگر زانکه سنگی بخواه از خدای
 و گر از گیاهی تو بادت نیاز
 و گر نیز گوهر ترا ز آدمیست
 هماره بجان عشق را بنده باش
 که از عشق جان تو والا شود
 چنان سروی آزاد و گردن نراز
 نگردی دگر گرد نیرنگ و ریو
 بمانی هوس های دیرینه را
 که عشق آفتابست و چون بردمید